

احکام فقهی؛ دانش بشری تابع شرایط زمان و مکان

محمد جمعه احمدی^۱

چکیده

تنوع و دگرگونی در فهم احکام شرعی و فقهی سبب شده است تا برخی افراد آن را تابع شرایط، زمان، مکان، تحولات و اقتضائات آن، باز تعریف کنند. این مسئله وقتی حساس می‌شود که احکام و دستورالعمل‌های دینی را بر مبنای اصول و اعتقادات دینی کامل، جامع و فراگیر بدانیم؛ زیرا کمال و تمام بودن آن بخودی خود مقتضی عدم تغییرپذیر بودن آن است. در این مقاله نظریات متنوع با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی جمع‌آوری و در دو مقوله‌ی تغییرپذیر و تغییرناپذیر بودن احکام، تبیین شده است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که بیشتر دانشمندان اهل سنت باورمند به تغییرناپذیر بودن احکام است، به نحوی که آن را تابع و وابسته به فهم و اجتهاد فقیه می‌داند. اما اغلب دانشمندان اهل تشیع معتقدند که احکام دینی همانند اصول اعتقادی ثابت است با استناد به اینکه کاشف از حقیقت هستی و جاری بر آن بوده و امور مرتبط با حقیقت ذاتاً ثابت و لایتغیر است، چون تحول با حقانیت آن سازگار نمی‌باشد؛ بر فرض قبول تغییر باید حقائق متضاد را نیز قابل جمع دانست در حال‌که قبول آن دشوار است. نهایتاً نتیجه‌ی این مقاله به اینجا منتهی شده که ضرورت تغییرپذیری برخی احکام شرعی قابل انکار نیست، دلیل متغیر بودن آن، تنوع رابطه‌ی است که بین حقیقت پدیده‌ها و موضوعات از یک‌طرف و سوبه‌ی فهم و ادراک بشر از طرف دیگر برقرار است. چنین تنوعی که خود محصول کیفیت رابطه‌ی مذکور است، تنوع فتاوی مجتهدین و ضرورت تغییر برخی احکام فقهی را در پی دارد.

واژگان کلیدی: احکام، فقه، فتوا، زمان و مکان، تغییر، ثبات.

^۱ دانشجوی دکتری؛ رشته حقوق خصوصی؛ مدرس و مدیر حوزه علمیه صادقیه - جامعه المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

تماس: ۰۷۴۸۳۸۹۴۲۷ • mjahmadi139@gmail.com

مقدمه

فقه به معنای احکام رفتاری فرد دین‌مدار، در واقع موتور محرک دین و شریعت خوانده می‌شود. هرگاه فقه توانائی اجراء، تطبیق و تبیین دستورات شریعت را نداشته باشد، دین و شریعت آسیب جدی خواهد دید. یکی از شگردهای معمول باورهای ضد دینی این است که می‌خواهد فقه را بعنوان یک قالب ایستا، متوقف، نامناسب و عقب‌گرا در اندام دین تعریف کند، تا از این رهگذر بتواند ذهنیت جامعه را به سمت به چالش کشیدن قواعد و احکام فقهی سوق دهد. هرچند برخی افراد فقه را همسان با معنای شریعت پنداشته اند، لیکن شریعت به معنای دقیق کلمه دین گفته می‌شود نه، فقه؛ با این وصف درک جایگاه احکام فقهی از اهمیت بسزای برخوردار است. بخصوص در دوران معاصر که همگام با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک بشری، موضوعات و پدیده‌های نو، تازه و جدید پیوسته وارد نظم زندگی روزمره‌ی بشر می‌گردد و گاهاً موضوعات قدیمی و پیشین را متحوّل می‌سازد. بدیهی است که تولّد موضوعات جدید که قبلاً وجود نداشته است و تحوّل در موضوعات قدیمی، باعث می‌شود تا متناسب با آن - بخاطر حُسن مدیریت زندگی بشر در مواجهه با آن - احکام و دستورات فقهی نیز باز تعریف گردد. بنا بر ادعای تقریباً اجماع فقهاء اُمّت اعم از شیعه (صافی ۱۴۱۲: ۸) و سنی (د، آدم باوا: ۲۰۱۱، ۵۸۷)، فقه - منظور قواعد رفتاری دینی - موظف است به حکم کمال و تمامیت دین، تمام ساحت‌های زندگی انسان را پوشش دهد و آن را به وجه مناسب مدیریت کند؛ وجود نقص و خلاء در احکام دینی به معنای تغییرپذیری آن است و این، مخالف با کمال و تمام (مأئده: ۳؛ اسراء: ۷۳) بودن برنامه‌های دینی است؛ این یک حقیقت است که باید بدانیم:

«اسلام برای نیازمندی‌های انسان - اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی - قوانین و مقرراتی وضع کرده که در مجموعه‌های گوناگون فقهی تدوین و تألیف یافته و علم فقه را تشکیل می‌دهد. علم فقه در واقع، روش اصیل بندگی، کیفیت صحیح و انسانی روابط اجتماعی و عالی‌ترین نظامات حیاتی است که ناظر به تمام ابعاد زندگی انسان می‌باشد و به تعبیر امام راحل - قدس سرّه - «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع، از گهواره تا گور است.» به خاطر اهمیت فوق‌العاده فقه و احکام شرعی، اولیای



گرامی اسلام، پیروان خود را به فراگیری آن سفارش می‌کردند و کسانی را که از این وظیفه خطیر سرباز زده و یا در امر فراگیری احکام شرعی سهل‌انگاری می‌نمودند، مستحق عقوبت و سرزنش می‌دانستند.» (جمعی از نویسندگان: ۱؛ ۲۳)

درک می‌کنیم که شرایط زندگی امروزی بشر کاملاً متفاوت با شرایط سال‌های پیشین است؛ این تفاوت‌ها ایجاب می‌کند تا نگرانی‌های مرتبط با آن، برای حُسن تطبیق قواعد صحیح و سالم زندگی، نظم واره‌ی مدیریت دینی رعایت گردد. از باب مثال به سرعت پیشرفت فعالیت هوش مصنوعی می‌توان اشاره کرد؛ احتمالاً در آینده‌ی نزدیک بخش بزرگ از نظم زندگی بشر بدست هوش مصنوعی و داده‌های تکنولوژیک آن اداره و رهبری خواهد شد. حتی اکنون هراس آن وجود دارد که هوش مصنوعی بتواند ژن‌های بیولوژیک حیوانات و از جمله انسان‌ها را باز تولید، آرایش مجدد و کاپی برداری نموده به تعداد غیر قابل پیش‌بینی تکثیر یا تقلیل دهد؛ امروزه تلاش برای کنترل جهش ژنتیک و مهار یا مدیریت توالی سلول‌های سرطانی توسط الگوریتم‌های هوش مصنوعی قوّت مضاعف یافته است. در جهان معاصر قدرت هوش مصنوعی در شناسائی اسرار بیوتکنولوژی و اختصاصی کردن فرایند درمانی بیماران مطابق با رمزخاص آرایش ژنتیک وی، خیره‌کننده است (سایت: ۱۴۰۳، zoomit.ir/health-medical). اینها دلائل قناعت‌بخش است که الزام می‌کند باید پژوهشگر فقه از همین حالا فعال شود و تکلیف‌حالاتی را که در آن، هوش مصنوعی معرف DNA افراد و اشخاص باشد یا تحولات ژنتیک افراد توسط او شناسائی و یا حتی ویرایش گردد، مشخص کند. مسلّم است به تعقیب این حالت مسائل بسیار حساس و چالش‌های سنگین حقوقی، اخلاقی و قانونی از قبیل: دگرگونی در تعریف سلسله‌ی وراثت، احکام مرتبط با نظام خانواده، تعیین توالی DNA نسل‌ها، تجزیه و تحلیل آن، رهیافت امکان‌مهندسی آن، شروع روند اصلاحات ژن بشر و ویرایش چرخه‌ی زیست بیولوژیک و ژنتیک بشر و... مطرح می‌شود؛ در این صورت، اما اینکه احکام فقهی مرتبط با آن چگونه باید تبیین گردد؟ وظیفه‌ی پژوهشگر فقه است که با عنایت به این مسائل، نظم و سلامت زندگی اخلاقی و قانونی بشری را نگذارد

دستخوش دگرگونی غیر قابل کنترل بگردد.

همچنان إبهام موجود در احکام مترتب بر پدیده‌ی ترانسکشوال (تغییر جنسیت یافته)، که بعنوان یکی از موضوعات نسبتاً جدید یاد می‌شود، سبب شده تا نظریات مختلف پیرامون آن مطرح شود. فقهاء اولاً در خصوص جواز و عدم جواز شرعی آن اختلاف نظر دارند که البته اختلافات نیز گاهی مرتبط با تنوع مصداق‌های آن می‌باشد. مانند آنچه در مورد خنثی و انواع آن متفرّع است. ثانیاً بر سر اینکه عنوان واقعی مرد یا زن بودن بر کدام حالت وی اطلاق می‌شود؟ اختلاف رأی دارند. تردیدی نیست که شناخت دقیق این موضوعات شرط اصلی صدور حکم حقوقی، شرعی و فقهی آن است. لذا سایر احکام مترتب بر آن بدون داشتن یک تعریف درست و واضح نزد فقیه، دشوار و سخت است. از این قبیل موضوعات جدید زیاده‌تر از آن است که بتوان آن را در یک مقاله‌ی مختصر إحتوا و شمارش کرد. تنوع و تکثر موضوعات تازه‌پیدا که محصول زندگی اجتماعی بشر و پیشرفت مراتب علم و تکنولوژی است، استمرار اجتهاد و توسعه‌ی مستمر دامنه‌ی آن را یک ضرورت غیر قابل انکار می‌نماید. با این همه، بسیاری احکام و دستورات فقهی واضح و روشن است مثل: حرمت غیبت، وجوب نماز، وجوب حرمت خون مسلمان و...؛ اما برخی دیگر متأثر از تنوع گونه‌ها و تکثر احوالات آن، سخت دچار إبهام، پیچیدگی و تردید است، مانند دو مورد که از باب مثال ذکر شد. یا مثل نمونه‌های دیگر چون: وجوب و شرایط روزه و نماز در قُطبین، شرایط سفر شرعی در سیر سریع، مانند: سوار بر شاتل فضائی و حرکت تُند در اطراف زمین، اعتبار اسناد، ارزشها و مدارک الکترونیک مانند امضای الکترونیک، سند الکترونیک و اثبات حریم الکترونیکی، مبحث رجم جای‌گزین و تبیین یا تحقّق رابطه‌ی مادر بودن و احکام متوقّف بر آن، اصالت جنگ یا صلح در فقه معاصر، تعریف عنصر زمان، مانند ظرفیت زمانی روزه و نماز در فضاء یا قُطبین و مثال‌های دیگر.

در این گونه موارد برای تعیین تکلیف افراد دین‌مدار و رفع حیرت او، از دو جهت ضرورتاً باید بحث شود: اولاً بایستی موضوعات جدید که مستلزم تبیین احکام



فقهی است، مورد شناسائی فقهاء و عالمان علوم فقهی، قرار بگیرد. ثانیاً حکم فقهی هریک، توسط فقیه استنباط و بیان شود. با توجه به این پیش فرض، ما به این مسئله‌ی کلیدی رهنمون می‌شویم که اولاً استنباط احکام فقهی، دانش و فهم بشری است؛ ولو از طُرُق ادلّهی شرعیه. ثانیاً صدور چنین احکامی تابع شرایط، احوالات از جمله احوالات زمان و مکان خواهد بود. هرچند در این خصوص مطالب فراوان نشر شده است، لیکن نوآوری که این مقاله دارد این است که تلاش شده تا با طرح و پیشنهاد نظریه «تنوّع ارتباط فهم بشر با پدیده‌ها» ضرورت تغییرپذیری احکام فقهی را به تبع تنوّع حقیقت فهم و استنباطات بشری آشتی بدهد. لذا در این مقاله فرایند بحث را پی می‌گیریم با تکیه بر آراء و نظریات فقهاء، عقل و رویه‌ی عملی جامعه‌ی اسلامی و تلاش خواهد شد تا واضح شود که اولاً: فقه، دانش و فهم بشری است. ثانیاً استنباطات احکام فقهی تابع شرایط متغیّر است؛ ثالثاً این تغیر محصول تنوّع حقیقت ارتباطات انسان با پدیده‌ها می‌باشد.

بخش اوّل: مفهوم شناسی

۱. فقه:

در لغت؛ در گام نخست به معنای مطلق فهم الشیء است «البتّه منظور فهم دقیق» است (مطهری: ۳، ۱۳). ابن منظور می‌گوید: «الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ وَالْفَهْمُ لَهُ» (ابن منظور: ۱۳، ۵۲۲) اما با دقّت موارد به کار رفته در قرآن در می‌یابیم که «فقه» فهم و ادراک دقیق، ریزبینی و بصیرت صریح را گویند. مثل آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» ترجمه: و هیچ موجودی نیست، جز آنکه، تسبیح و حمد او می‌گویند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (اسراء: ۴۴) مشخص است که در این مورد ما ماهیّت و حقیقت تسبیح اشیاء را با بصیرت عمیق، صریح و دقیق نمی‌دانیم، هرچند بصورت اجمال درک می‌کنیم که تمام هستی ستایش‌گر و سپاس‌گزار خداوند می‌باشد. با این تعریف، فقیه در منطق قرآنی به کسی یا کسانی اطلاق می‌شود که عالم ریزبین، ژرف‌نگر و دقیق باشد. این چنین است که حضرت



موسی (ع) می‌فرماید: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ... يَفْقَهُوا قَوْلِي» ترجمه: پروردگارا سینه‌ام گشاد کرده و ... تا سخنم را بفهمند (انعام: ۶۵)، یعنی فهمیدن سخن حضرت موسی به ظاهر دشوار نبود ولی منظور حضرت حصول فهم دقیق و عمیق است که به مقصود وی بانجامد. در جای دیگر حضرت شعیب (ع) می‌فرماید: «يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ» (هود: ۹۱) گفتند: ای شعیب! آنچه می‌گویی بسیاری از آن را ما نمی‌فهمیم؛ یعنی به عمق هدف و مقصود تو پی نمی‌بریم. پیداست که منظور از این آیات یافتن عمق معنا و مفهوم در بکارگیری کلید واژه‌ی «فقه» می‌باشد.

فقه در اصطلاح فقهاء و اصولیین: مطابق آنچه در تشریح معنای لغوی بیان شد؛ به معنای ادراک دقیق و ریز مسائل علمی است. فقهاء و اصولیین نیز این معنا را در فهم مسائل شرعی بکار می‌برند، لیکن با این تفاوت که فقه در اصطلاح اصولیین فقط در مورد دانشی بکار می‌رود که در جهت استنباط احکام شرعی باشد. یعنی در معنای اصطلاحی خود اندکی از وسعت دامنه‌ی معنای لغوی آن کاسته شده و آن را که فهم دقیق در تمام علوم بود، تنها در علوم دینی و احکام شریعت عرفاً تخصیص زده است. «وَقَدْ جَعَلَهُ الْعُرْفُ خَاصًّا بِعِلْمِ الشَّرِيعَةِ... وَتَخْصِيصًا بِعِلْمِ الْفُرُوعِ مِنْهَا» (ابن منظور: ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۵۲۲) در شرایط حاضر تعریف اصطلاحی که از فقه ارائه می‌شود تقریباً مشابه این تعریف است: «علم به احکام شرعی فرعی از طریق ادله‌ی تفصیلی؛ والفقه شرعا: العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية» (عاملی: ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۳۰) بر مبنای این تعریف، علم به احکام عقلی، تجربی، اصول فقه، علم مقلد مستند به دلائل اجمالی، از تحت عنوان فقه خارج می‌گردد.

۲. مجتهد/اجتهاد:

کلمه‌ی فقیه مرادف کلمه‌ی مجتهد به کار می‌رود. استاد مطهری می‌فرماید: «اجتهاد از ماده "جُهد" (به ضم جیم) است که (در لغت) به معنی منتهای کوشش است (مطهری: ۳، ج ۱، ص ۱۸). «الاجتهاد لغةً: بذل الوسع في طلب امرٍ» (رازی ۱۹۹۹: ۶۳؛ زبیدی ۱۹۹۴ م: ج ۴، ص ۴۰۷) در اصطلاح فقهی و اصولی «از آن جهت به فقیه، مجتهد گفته می‌شود که باید منتهای کوشش و جهد خود را در استخراج و استنباط احکام به



کار ببرد» (مطهری ۳: ۱، ۱۸). در منابع اهل سنت اجتهاد عبارت است از: «الاجْتِهَادُ: بَذْلُ الْعَالِمِ الْمُؤَهَّلِ: أَيِ الَّذِي تَوَفَّرَتْ فِيهِ شُرُوطُ الاجْتِهَادِ، فَلَا يَجُوزُ الاجْتِهَادُ مِنْ غَيْرِ عَالِمٍ مُؤَهَّلٍ» (شرح کواکب المنیر: ۴، ۴۵۸) پس اجتهاد در اصطلاح فقهی و اصولی نهایت وُسع مجتهد برای استنباط/دریافت و فهم حکم شرعی است. این نظر قریب به نظر آیت الله فیاض است که ایشان می فرماید: «لأن الاجتهاد إنما هو استخراج الحكم الشرعي من دليله و تعيين الموقف العملي تجاه الشريعة بحكم التبعية لها» (فیاض ۱۴۲۶: ۱، ۷) ایشان در همین کتاب خود تصریح می کند که مجتهد طبعاً برای کشف و تعیین مدلول های نصوص شرعیه بر فهم عرفی اعتماد می کند. (همان، ۸).

۳. استنباط:

استاد مطهری در کتاب کلیات علوم اسلامی ۳ بخش اصول فقه، این موضوع را با نهایت دقت و در عین حال خلاصه و اکاوی کرده است ایشان می فرماید: «این کلمه از ماده ی "نبط" مشتق شده است که (در لغت) به معنی استخراج آب تحت الارضی است (مطهری، بی تا: ۱، ۱۸). در اصطلاح اصول فقه، به نهایت سعی و کوشش فقهاء در استخراج احکام فقهی استنباط، گفته شده است. «گوئی فقها کوشش و سعی خویش را در استخراج احکام تشبیه کرده اند به عملیات مغنیان که از زیر قشرهای زیادی دلائل باید آب زلال احکام را ظاهر نمایند» (مطهری، بی تا: ۱، ۱۸) در نتیجه ی دقت در معانی اصطلاحی اجتهاد و استنباط در می یابیم که هر دو در پیوند با واژه ی فقه، بیانگر یک اصل است! و آن اینکه «فقه» به معنای فهم دقیق مجتهد بوده و «فقیه» برای مجتهد اطلاق می شود که از طریق استدلال عمیق به فهم دقیق و استنباط احکام شرعی دست یافته باشد.

۴. فتوا

فتوا در لغت اسم مصدر و به معنای فرمان یا رأی فقیه/مفتی است که در باره ی مسئله ی از مسائل، بیان می کند. «استفتی فلاناً: أی سألَهُ رأیُهُ فی مسألةٍ» (سعدی: ۱۴۰۸، ج ۱، ۲۸۱) در اصطلاح فقیهان عبارت است از: «بیان کردن و خبر دادن از حکم شرعی از روی دلیل و بر وجه غیر الزام» (امامی؛ ناصری مقدم: ۱۳۹۳، ش ۹۶، ۵۳-۸۰)



تعریف اصطلاحی مذکور در مورد کلمه‌ی فتوا در نشریه‌ی مطالعات اسلامی فقه و اصول، به نقل از الموسوعه الفقہیہ ج ۳۲، ذیل واژه‌ی فتوا، بیان شده است؛ اما مهم توجه به بخش ذیلِ تعریف فوق است که آن را غیر الزامی، معرفی می‌کند! احتمالاً منظور از غیر الزامی بودن فتوا، برای غیر مقلدین مفتی/فقیه و یا ناظر به وضعیتی باشد که فتوا مستند به دلائل غیر معتبر شرعی (از منظر عالمان اهل تشیع) مانند: قیاس و استحسان (دائرة المعارف فقه اسلامی: ج ۵، ۶۴۴) بوده باشد؛ و الا فتوا بیان حکم شرعی است و حکم شرعی ذاتاً الزام آور است. البته در نزد مذهب مالکی فتوا الزام آور نیست «عند المالکیه: الاخبار بالحکم الشرعی علی غیر وجه الالزام» (سعدی: ۱، ۲۸۱).

۵. احکام شرعی یا فقهی:

حکم شرعی علی الظاهر تعریف واحد ندارد دانشمندان هریک بر مبنای پیش فرض‌های که دارد آن را تعریف کرده است. بعضی مانند حضرت امام خمینی (ره) آن را صرف اراده‌ی مولا؛ بعضی اراده‌ی مظهر از جانب مولا و بعضی بعث ناشی از اراده‌ی مولا (دفتر تبلیغات: ج ۵۶، ص ۳) می‌دانند و بعضی دیگر آن را اراده‌ی تشریعی مولا می‌پندارد (همان: ج ۵۶، ۳). با دقت نظر در می‌یابیم که احکام شرعی و فقهی محصول عملیه‌ی اجتهاد است و هر آنچه که یک مجتهد از طُرُق معتبر (ادله‌ی اربعه بنا به مذهب تشیع) بدان دست می‌یابد حکم شرعی نامیده می‌شود، ولو مسامحتاً، که بر پنج دسته‌ی مشهور تقسیم می‌شود: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. هرچند برخی مانند آیت الله صافی گلپایگانی بین حکم و فتوا فرق می‌گذارد! (بعداً بحث خواهد شد). در تقسیم بندی دیگر احکام بر چهار دسته تقسیم می‌شود که عبارت است از «عبادات، عقود، ایقاعات و احکام» (عاملی ۱۴۰۰ق: ۱، ۳۰) زیرا غایت احکام از دو حال خارج نیست؛ یا هدف غائی احکام، عالم آخرت است که عبادات مشمول آن است؛ یا هدف غائی عالم دنیا است که بازهم از دو حال خارج نیست یا تحقق آن نیازمند به کاربردن عبارات و الفاظ خاص است یا نیست، دومی شامل احکام می‌شود؛ اولی در تحقق خود نیازمند حضور دو طرف است که



شامل عقود می‌شود و یا نیازمند حضور دو طرف نیست که شامل ایقاعات می‌شود (همان، ۳۰)؛ به نظر می‌رسد این تقسیم روشن تر از تقسیم رائج است که در آن احکام الله را بر پنج گروه تقسیم کرده بود: وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه. به دلیل اینکه عناوین فقهی مانند: اسباب احکام (مثلاً دلوک و غسق در وجوب نماز)، مانع (نجاست مانع نماز)، شرط (حصول طهارت در صحت نماز) و... با آنکه هرکدام دارای احکام فقهی است ولی از تحت آن، خارج می‌باشد.

با این تعریفات واضح می‌شود که فقیه فقط به مجتهد اطلاق می‌شود، نه به سایر افراد که به هر شکلی علم به احکام شرعی خویش پیدا می‌کند. زیرا فقیه است که می‌تواند با استدلال و آرایش ادله به فهم دقیق و عمیق دانش/احکام فقهی برسد. توجه به این بخش از تعریف مهم است «فقیه است که می‌تواند با آرایش ادله به فهم دقیق و عمیق دانش/احکام فقهی برسد»! زیرا با این بخش از تعریف در خصوص فقه بعداً زیاد کار داریم! اجمالاً اینجا این مقدار باید بدانیم که به اساس تعریف فقه، معیار علم به احکام فقهی و حقانیت آن، علم و دانش مجتهد است!

۶. زمان و مکان:

زمان، در لغت به معنای لحظه، یوم، عصر اطلاق می‌شود. در نظر متکلمین عبارت است از «الزّمان: تقدیر الحوادث بعضها ببعض» (اصفهانی، ۱۴۱۷: ۱۰۳). بعضی از دانشمندان مانند نحویین آن را اصطلاحاً ظرف أعمال انسان تعریف کرده است به نظر می‌آید نزدیک ترین تعریف به مقصود ما نیز تعریف نحویین می‌باشد «وقال المحصّل من التّحویین: الزّمان ظرف الأفعال وإنّما قیل ذلك لأنّ شیئاً من أفعالنا لا یقع إلا فی مکان وإلا فی زمان وهما المیقات» (همان: ۱۰۳). مشخص است که أعمال انسان‌ها در درون ظرفیت زمانی و مکانی اتفاق می‌افتد. کما اینکه در اصطلاح فقهی که مورد بحث ماست، زمان عبارت است از «وعاء الذی تجری فیهِ الاحداث والأفعال والأحوال، وهو الذی تتغیر فیهِ العوائد والأعراف» (معروف آدم باوا: ۲۰۱۱، ۵۹۷) طبق این تعریف در اصطلاحات فقهی زمان و مکان هر دو یک تعریف دارد و آن ظرفیتی است که حوادث، عملکردها، تحولات، عادات و عرف مردم در آن، جریان



می‌یابد. در عین اینکه جریان می‌یابد متغییر و متحول نیز می‌گردد. تاثیر شرایط زمانی و مکانی در تغییر حکم ناگزیر است.

۷. اهمیت بحث زمان و مکان در فقه

این مقاله در صدد ارائه‌ی بحث فقهی پیرامون زمان و مکان نیست؛ ولی از باب اشاره باید دانست که بحث زمان خصوصاً، بسیار مهم است. ایجاب می‌کند در موقعش، باید درست تبیین شود. زیرا اهمیت آن وقتی بیشتر احساس می‌شود که بدانیم ظرف انجام اعمال و رفتار ما انسان‌ها است. واضح است که برای جزء جزء اعمال و رفتار ما شریعت نص، حکم و دستوری را بیان کرده است. «المهم أن العناوين تجسدت فيها روح النصوص ولم تنفصل عن بعضها البعض» (اصفهانی، ۱۴۱۷: ۱، ۳) کوجب الصلاة الظهر عند صدق عنوان الزوال مثلاً؛ یا مانند اتمام روزه از اول روز (نهار) تا ورود مغرب (لیل)؛ کذا سایر اعمال توقیتی ما، زیرا «فإن الأمم على اختلافها أولعوا في التوقيت بذي الليالي والأيام، والشهور والأعوام، لما يتعلّق به من وجوه المعاملات والآجال المضروبة في التجارات، ومن تقرير العادات، وإدراك الزراعات، وآماد العمارات» (اصفهانی: ۱، ۱۰۵). این همه ایجاب می‌کند تا تعریف درست از معنای لیل، نهار، دلوک و غسق (زمان) ارائه شود، و حکم هر عملی که در ظرفیت آن واقع می‌شود روشن گردد. مثلاً در فرض که یک مسلمان در قطبین در ایام ماه رمضان حضور داشته باشد چگونه باید روزه بگیرد؟ مخصوصاً در موقعیت که حدوداً شش ماه مدّت روز (نهار) طول می‌کشد. در آیات قرآنی «لیل» و همینطور «نهار» معنای خاصی دارد. حکم اتمام روزه تا غروب شرعی (ورود لیل) در قرآن بیان شده است. معنای این آیه مطابق آنچه که در آیه دیگر بیان شده است: «وَأَيُّ لَهِمُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ» [یس: ۳۷]، با توجه به واژه‌ی «نسلخ» در هم پوشی تاریکی فضاء است به قسمی که هیچ گونه روشنائی از شمس و نهار در آن باقی نماند، به دلیل اینکه «قوله: نسلخ منه النهار أي نخرجه منه إخراجاً لا يبقى معه شيء من ضوء النهار» (همان: ۲۱) در حال که در برخی حالات و در بعضی نقاط زمین در هم پوشانی شب فراگیر و مطلق نیست، با وصف که شب است ولی بخشی از روشنائی نهار باقی می‌ماند. با این



وصف حکم وجوب إمساك و إفطار مسلمان چگونه باید باشد؟ و نیز سایر رفتارها و اُعمال توقیتی انسان چگونه باید سازماندهی شود؟ وظیفه‌ی فقیه است که در پناه تبیین درست واژگان و متون (نصوص) حکم لازم را ارائه نماید.

بخش دوم: احکام فقه محصول فهم بشری نظریات و دیدگاه‌ها

۱. احکام شریعت استنباطات بشر

یکی از نظریات که از دیرباز وجود داشته و اخیراً متأثر از تحولات شرایط زندگی در جهان معاصر و تولّد موضوعات متعدد و گوناگون تازه و جدید بعنوان محصولات پیشرفت علم و صنعت، شدّت یافته است، این است که منظور از احکام فقهی (احکام شریعت) فهم و استنباطات بشری است! بدین معنا که در اسلام حکمی فقهی بر گرفته شده از فهم مجتهد [متّخذ از منابع فقهی، شرایط زمان، مکان، عرف و مصالح زندگی بشری] است. در بدو توجه، خلاصه و نتیجه‌ی این نظریه بشری خواندن احکام شریعت است، نه محضاً الهی دانستن آن؛ طوری که از دسترس بشر بتمامه خارج باشد. مطابق این نظریه کلیّت احکام فقهی، در واقع استنباطات مجتهد از منابع دینی می‌باشد. در این صورت بدیهی است که مجتهد در استنباطات خویش ممکن است گاهی دچار اشتباه شود و یا شرایط دخیل در صدور حکم تغییر یابد، به گونه‌ای که منجر شود به تغییر فتوای مجتهد. این دیدگاه در بین فرق و مذاهب اسلامی عمدتاً مذاهب اهل سنت طرفداران خودش را دارد.

۲. دیدگاه لزوم تغییر احکام به سبب تغییر زمان و مکان

یکی از اساتید دانشکده شریعت و دروس اسلامی دانشگاه قطر در شماره ۲۹ مجله‌ی علمی این دانشکده در ضمن مقاله‌ی تحت عنوان قاعده: «تغییر فتوی و الاحکام، بتغییر الزمان و المكان، و تطبیقاتها المعاصره» از وجود قاعده‌ی مشهوری نام می‌برد با عنوان «لاینکر تغیر الاحکام بتغیر الزّمان» (معروف آدم باوا، ۲۰۱۱، ۵۸۳)، با مطرح شدن این قاعده از وجود این نظریه (نظریه تغییرپذیر بودن احکام فقهی در اثر تغییرات زمانی، مکانی، عادات فردی و اجتماعی و...) می‌توان پرده برداشت. ایشان

در مقدمه‌ی مقاله‌ی خود از دو نفر عالم اهل سنت نام می‌برد یکی ابن قیم جوزی است، ایشان در کتاب إعلام الموقعين عن رب العالمين، تألیف خودش فصلی دارد با عنوان «تغير الفتوا و اختلافها بتغير الزمنه و الامكنه و الاحوال و تغير اعراف الناس و عاداتهم»؛ به گفته‌ی دکتر باوا، نویسنده زیربنای این فصل کتاب خودش را جمله: «بناء الشريعة على مصالح العباد» (باوا: ۲۰۱۱، ۵۸۲)؛ قرار داده است، یعنی شریعت رونهاد بر مصالح و منافع مقتضی مردم است؛ مشخص است که مبنای شریعت بر اساس این نظریه یک سلسله ایجابات مصالح و مقتضیات زندگی بندگان و مردم است! لزوم تغییرپذیری مصالح زندگی عباد یا بندگان خداوند یک اصل پذیرفته شده در زندگی است که برای آن گمان نمی‌رود فردی مخالفی پیدا شود. اما مهم این است که تغییرپذیری مصالح و شرایط زندگی باعث شود تا احکام و دستورات فقهی دین نیز به موازات آن، تغییر نماید.

یکی دیگر از عالمان که در مقاله‌ی مذکور نام برده می‌شود کسی است به نام علامة متأخرين من حنفیه «ابن عابدین» در رساله‌ی علمی خود با عنوان «نشر العرف فیما بنی من الأحکام علی العرف» بیان می‌کند که «کثیراً من المسائل الفقهیه الاجتهادیه التی کان یبنیها المجتهد علی ماکان فی عرف زمانه بحیث لوکان فی زمان العرف الحادث لقال بخلاف ما قاله و لا قال» (آدم باوا، ۲۰۱۱، ۵۸۳) آقای دکتر آدم باوا با نقل قول این دو فرد از وجود قاعده‌ی فوق الذکر «لاینکر تغییر الاحکام بتغیر الزمان» یاد می‌کند. طبق دیدگاه‌های یاد شده احکام فقهی اجتهادی تابع شرایط، زمان و مکان، احوال و عادات و عرف مردم متغیر است، مشخص است که عناصر مذکور پیوسته در حال دگرگونی است و این دگرگونی براساس چنین رویکردی موجب دگرگون شدن احکام فقهی است. آنچه به نظر مهم می‌رسد این است که تغییر در هر دو صورت یعنی تغییر در احکام و تغییر در شرایط، احوال، عادات و عرف مردم، توسط خود بشر فهم، استنباط و بیان می‌شود.

۳. جایگاه اجتهاد در برابر نص

برخی از عالمان و فقیهان اسلام بویژه از اهل سنت بر این اعتقاد است که إقتضائات



شرایط می‌تواند منصوصات را نیز متحوّل نماید به استناد آن چیزی که خلیفه دوم انجام داد: «آنچه را که خلیفه‌ی دوم عمرابن خطاب انجام داده است و برخی احکام را بنا بر تغییر زمان، شرایط و احوال [ضرورتاً] تغییر داده است، اگرچه در باره‌ی آن‌ها «نص» هم وجود داشته باشد، اما او با توجه به مصلحتی که تشخیص داده، آن را [از این باب] تغییر داده است؛ صحابه نیز بر کار وی ایرادی نگرفته و بیشتر فقیهان اهل سنت این کار او را تایید نموده است. مانند آنچه که ایشان در مورد سهم مؤلفه القلوب و نیز در قضیه‌ی طلاق ثلاثه انجام داده است» (ناصری مقدم: ۱۳۹۳، ش ۹۶، ۵۳-۸۰). بخوبی دیده می‌شود که بر مبنای این نقل قول وجود نص در مورد حکمی، نمی‌تواند در برابر تغییر شرایط، زمان، تحولات و اقتضات مستحدثه‌ی که مستلزم تغییر حکم فقهی است، مقاومت کند. و اجتهاد در مقابل نص را تجویز می‌کند (لاجوردی ۱۳۷۴: ۳۹۳). برخی از دانشمندان اهل سنت با نقل حدیثی از رسول‌الله (ص): «انتم أعلم بأمّر دنیاکم» می‌گویند: شرع در امور دنیائی حکمی ندارد و گویا رسول‌الله در امور دنیائی به وحی عمل نمی‌کرد! (همان: ۳۹۴).

لازم به ذکر است که در خصوص جواز تغییر فتوا و یا احکام فقهی در صورت تغییر شرایط، زمان و مکان فقیهان اهل تشیع نیز بصورت نسبی با اهل سنت هم‌نظر است و فی الجمله می‌پذیرد اما از باب تغییر عنوان یا موضوع، نه از باب ثبات موضوع و تغییر حکم. آقای دکتر معروف آدام باوا در همان مقاله‌ی خود از وجود نظریه‌ی مخالف این نظریه نیز یاد می‌کند و تصریح می‌نماید که برخی از عالمان سنی مذهب وجود رأی عدم ثبات احکام دینی و تغییرپذیری آن را به تبع شرایط و احوالات از اساس مردود می‌داند (همان: ۵۸۳).

شبیبه این نظریه در دانش اصول فقه شیعی از طبقه‌ی به نام «مصوّبه» یاد می‌کند. اهل تصویب به این اعتقاد هستند که در واقع خداوند حکمی ثابتی جدای از فهم مجتهد ندارد. احکام الهی حقیقت درک مجتهد است که البته مورد قبول شریعت نیز واقع می‌شود. تعدد فهم و ادراکات مجتهد باعث می‌شود تا به تبع استنباطات وی، احکام خداوند نیز متعدد و متغیّر گردد. مفاد این نظریه این است که احکام شرعی



تابع فهم مجتهد است. در میان فقهای عمدتاً متأخرین اهل تشیع نیز افرادی یافت می‌شود که نظریات فقهی و فتوایی خویش را بعضاً تابع شرایط زمانی و مکانی و عرف قرار می‌دهد مانند حضرت امام خمینی (ره) در مسائلی نظیر: مالکیت دولت در خصوص معادن حتی در زمین شخصی، بیع و فروش خون، جواز شطرنج (امامی و دیگران: ۱۳۹۳، ش ۹۶، ص ۵۵) اما دلیل این تغییر را تبدل موضوع تلقی می‌نماید.

۴. دیدگاه تفکیک بین تغییرپذیر بودن فتوا و ثبات حکم شرعی

مرحوم آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب الأحکام الشرعیه ثابته لا تتغیر، نظریه‌ی تغییرپذیری احکام فقهی را رد می‌کند و با تفکیک بین لزوم ثبات و تغییر ناپذیر بودن احکام شرعی و تغییرپذیر بودن فتوای شرعی، همچنان بر ثبات و دوام احکام شرعی به استناد تمام و کمال بودن دین پا فشاری می‌نماید. هرچند ایشان احکام منصوصه‌ی را که محتمل باشد بیشتر از یک معنی دارد، بدلیل اینکه قابل اجتهاد است تغییرپذیر می‌داند (صافی ۱۴۱۲: ۱۲)؛ در عین حال یک‌سری احکامی را تحت عنوان احکام سلطانی و احکام قضائیه مستثنی نموده و آن‌را سزاوار تحول و تغییر می‌پندارد و تغییرپذیری آن را فقط از باب ضرورت در اولی و از باب تبیین خطاء قاضی در دومی، قبول می‌کند (صافی ۱۴۱۲: ۹)؛ همچنان ایشان علاوه بر اینکه نظر اهل تصویب را محل اشکال تعریف می‌کند، بر مبنای آنان که قائل به تعدد احکام الله می‌باشد، ایراد می‌گیرد و تعدد احکام الله را از باب تغییر موضوعات می‌داند، نه اینکه بر اساس نظر اهل تصویب نسبت به یک واقعه یا موضوع واحد، احکام الله بصورت متضاد بیان شود.

راجع به موقف آیت الله صافی، به نظر نگارنده: صدور احکام فقهی از آدرس دین تحت هر عنوانی که باشد مثلاً سلطانی یا قضائی، بالاخره احکام شریعت است و تغییرپذیر بودن آن در این دو مورد جای تردید نیست. احتمالاً منظور آیت الله صافی (ره) پذیرش تغییرپذیر بودن احکام فقهی بصورت فی الجمله می‌باشد و نه بالجمله! هرچند ایشان در رد مقاله‌ی که در شماره ۳۷۹ مجله عربی کویتی توسط آقای دکتر عبدالمنعم النمر با عنوان «الفتاوی والاحکام الاسلامیه بین التغییر و الثبات»



منتشر شد و ضرورت تغییرپذیر بودن احکام فقهی در آن، تبیین شده بود؛ می نویسد که نویسندگی این مقاله بین «احکام» و «فتوا» تفریق قائل نشده است (صافی ۱۴۱۲: ۸). به نظر آیت الله صافی احکام الله ثابت است و تغییرپذیر نمی باشد ولی آنچه تابع مصالح، احوال، زمان ها و مکان ها، شرایط و ادله ی مستنبطه تغییرپذیرند، فتوای مجتهد است، نه احکام الله تعالی. ولو اینکه ایشان مطابق آنچه ذکر شد احکام سلطانی و قضائیه را به نحوی مشمول قاعده ی تغییرپذیر بودن می داند!

۵. دیدگاه جامعیت دین مستلزم تغییرپذیری احکام شرعی

بر اساس نظر آیت الله خمینی (ره) احکام دین و شریعت اسلامی همه شمول است و تمام ساحت های زندگی مسلمان را شامل می شود. در دیدگاه ایشان از عنوان «فقه متحرک» نام برده شده است، لابد منظور از فقه متحرک در نزد وی تغییرپذیر بودن احکام فقهی در اثر تحولات شرایط، زمان و مکان، عادات و عرف جامعه و مردم می باشد؛ فقه متحرک در نظر ایشان مبنای حکم لزوم تقلید از مجتهد حی یا زنده است (موسوی خمینی، ۱۴۲۶: ۱۰) زیرا مجتهد زنده آگاه و عالم به زمان (شرایط، دست آوردها، مخاطرات، فرصت ها و تهدیدهای زندگی) می باشد. فقط او می تواند مطابق به مقتضیات عصر و عادات، عرف و شرایط زمانه، مصالح عباد را تشخیص داده، فتوا و حکم صادر کند. مرحوم شیخ اعظم انصاری (ره) نیز از اشتراط حیات وزنده بودن مجتهد برای مقلد در تقلید دفاع می کند و با نقل قولی از وحید بهبهانی برای اشتراط حیات در تقلید ادعای اجماع می کند و می فرماید: «عن الوحيد البهبهانی قده فی بعض کلامه "انه أجمع الفقهاء علی ان المجتهد إذا مات لا حجیة فی قوله"» (انصاری: بی تا، ۱، ۵۹). مسلم است که دلیل شرط حیات برای مجتهد در تقلید از وی، حکایت گر این اصل است که او می تواند به شرایط زمان و مکان و تحولات زندگی اشراف کامل داشته باشد و متناسب با آن حکم و فتوا صادر کند. مبنای استدلال این نظریات این است که شرایط زمانی و مکانی اعم از تحولات ناشی از دست آوردهای علمی و تولد موضوعات جدید وضعیّت زندگی افراد و انسان ها را تحت تاثیر قرار می دهد و دین اسلام که مدعی مدیریت همه جانبه ی

زندگی انسان‌هاست نمی‌تواند نسبت به آن بی‌توجه و منفعل باشد. به اعتقاد آیت الله خمینی (ره) دین، امری جامع و کامل است که به همه‌ی ابعاد زندگی بشر کار و برنامه دارد و به عقیده امام (ره) اسلام یک نظام کامل و جامع سیاسی و برطرف کننده‌ی تمام نیازهای بشریت است (موسوی خمینی، ۱۳۸۹: ۵، ۳۸۹) به عقیده وی بعنوان یک فقیه:

«احکامی که در اسلام آمده است، چه احکام سیاسی، چه احکامی که مربوط به حکومت است، چه احکامی که مربوط به اجتماع است، چه احکامی که مربوط به افراد است، [چه] احکامی که مربوط به فرهنگ اسلامی است، تمام این‌ها موافق با احتیاجات انسان هست؛ یعنی هر مقداری که انسان احتیاج دارد، احتیاج به طبیعت دارد، احکام طبیعی هست؛ این احتیاجات به ماورای طبیعت که - من و شما الآن از آن غافل هستیم - انسان دارد، آن هم احکام دارد [در] اسلام؛ ... برای این که تربیت کند ما را و ما را سعادت‌مند کند.» (سایت راسخون، جامعیت دین از دیدگاه امام خمینی ۱۴۰۳).

بنا به فرموده‌ی حضرت امام (ره) احکام دینی پا به پای احتیاجات و نیازمندی‌های انسان پیش می‌رود؛ احتیاجات آدمی را در هر بُعد از زندگی، می‌توان در قالب و چوکات دستورالعمل‌های دینی و فقهی برآورده ساخت و این همه تابع فهم و استنباطات مجتهد است. مطابق دیدگاه استاد مطهری (ره) در تبیین منابع فقه، اشاره شده است که مجتهد با استفاده از منابع معتبر فقهی (ادله اربعه) که در اصول فقه بحث می‌شود، احکام شرعی و فقهی را استنباط می‌کند و ایشان تصریح می‌کند که «علم اصول فقه، به ما راه، روش و دستور صحیح استنباط احکام شرعی را از منابع اصلی می‌آموزد» (مطهری ۳: ۱، ۱۹). روشن است که از منظر ایشان احکام فقهی محصول فهم (استنباط) فقیه و مجتهد از منابع مذکور می‌باشد. بر مبنای این نظریات در این بخش به نتیجه می‌رسیم که جامعیت دین و احکام دینی اقتضا دارد تا تمام ساحت‌های زندگی افراد و اجتماع را در همه ابعاد آن تحت پوشش داشته باشد و برای اداره‌ی درست و منطقی آن دستورالعمل‌های فقهی ارائه نماید. اصل این اقتضا به یک مسئله‌ی مهم دیگر که عنوان این مقاله است، پیوند خورده است و آن این است که «فقه و دستورالعمل‌های دینی بایستی تابع شرایط، از جمله شرایط زمانی و



مکانی که توسط خود بشر فهم و تشخیص می‌شود، بیان شود!» چیزی که این نظریه در پی تبیین آن است؛ نظریه‌ی فقه، محصول فهم بشر، می‌باشد.

قطع نظر از تأیید یا رد این نظریه، هرچند از استحکام لازم برخوردار است لیکن طبق برداشت نگارنده در یک جمع بندی به این اصل دست می‌یابیم که غایت این نظریه «نسبیت گرائی فقه» خواهد بود. در گذشته از آن با عنوان «تصویب» نام برده می‌شد. هرچند در تعریف حکم شرعی نظر بعض از محققین این است که فتوای مجتهد که در زمان حاضر تنها راه بدست آوردن حکم شرعی است نیز حکم شرعی خوانده می‌شود اما حکم شرعی نسبی، نه مطلق! (ستایش، ۱۳۷۴: ۱۵۸) دقت به این مسئله می‌تواند بیم دهد که گویا حجّت فتاوی متّوع و گاهاً متغیّر مجتهدین نیز مستلزم قبول نسبیت گرائی در حکم شرعی می‌باشد.

بخش سوم: ثبات و تغییر ناپذیری احکام فقهی حاکم بر فهم بشر

در این بخش نظریه‌ی مورد بررسی قرار می‌گیرد که مطابق آن احکام شرعی و فقهی ثابت و لایتغیر است. ثبات و تغییر ناپذیری آن حاکم بر فهم و استنباط بشر است. همان طوری که در بخش دوم یادآوری شد، کمال و تمام بودن دین اقتضاء دارد که احکام دینی دارای ثبات و تغییر ناپذیر باشد. دیدگاه آیت الله صافی را در این خصوص بصورت مختصر یادآوری کردیم. لازم است این نظریه را در مقابل نظریه‌ی اوّل قرار دهیم زیرا که فهم بشری، یا به معنای دقیق‌تر استنباطات مجتهد بر این فرض استوار است که احکام واقعی خداوند را نمی‌تواند تغییر بدهد، بلکه در صورت اجمال، تعارض یا فقدان نص در منصوصات صرفاً از باب رفع حیرت مکلف به استنباط احکام ثانوی متوسّل می‌شود. کما اینکه شرایط، زمان، مکان، تحولات دوره و زمانه نیز نمی‌تواند سبب تغییر احکام الهی قرار گیرد. در این بخش ضروری است نسبت به دو مسئله دقت بیشتر شود یکی چیستی معنای دقیق ثبات و دائمی بودن احکام فقهی در شرایط معاصر. دوم تبیین جایگاه استنباطات مجتهد؛ هر دو مسئله در تنظیم اعتقادات دینی ما برای مدیریت سالم زندگی بشری توسط قواعد فقهی تعیین کننده و سرنوشت ساز است.



۱. تغییر ناپذیری، ثبات و دوام احکام فقهی

در بدو نظر چنین پیداست که احکام الله تعالی بصورت مطلق نباید دستخوش تغییر و تحول باشد. بخصوص هرگاه این موضوع پس از طرح بحث خاتمیّت و اُکملیّت دین اسلام پیش بیاید. زیرا با اعتقاد به خاتمیّت و کامل بودن دین اسلام بایستی به ثبات، دوام و تغییر ناپذیری دستورات فقهی و شرعی آن نیز مؤمن و ملتزم شد. به همان استدلال که قبلاً در بخش دوم اشاره شد چه اینکه تغییرپذیر بودن احکام به معنای نقص است و نقص با کمال و اتمام دین و شریعت دمساز نمی‌باشد. گرچه برای اثبات کمال دین و تمام بودن آن نیاز به ارائه دلیل نیست ولی به سه دلیل مختصر در این مقام اشاره می‌شود:

الف - تصریح قرآن به کمال دین و تمام بودن برنامه‌های آن

خداوند بزرگ در قرآن کریم در سوره نحل (آیه ۸۹) می‌فرماید: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا لِّلْمُسْلِمِينَ؛ و این کتاب را بر تو نازل کردیم در حال که بیان‌گر هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین می‌باشد. همچنان در سوره‌ی مائده می‌فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ...» (مائده: آیه ۳)، این دو آیه به قدر کافی روشن می‌کند که قرآن بعنوان قانون اساسی اسلام جامعیت و تمامیت برنامه‌های اسلام را بیان می‌کند. در آیه‌ی نخست «تبیاناً» مصدر است که بر مبالغه و شدّت دلالت می‌کند و مراد آن کمال انکشاف از مجهولات است (بانکی پورفرد، ۱۳۹۸، ۸، ش ۲، ۱۹۱-۲۰۴) یعنی قرآن با نهایت وضوح و روشنی تمام اشیاء را بیان می‌کند. تازه لفظ «کل» و «شئ» خود فراگیر بودن قدرت تبیین قرآن کریم را برای همه‌ی اشیاء و پدیده‌های عالم - اعم از اشیاء موجود و معدوم اثبات می‌نماید (امیرحسین بانکی پورفرد و دیگران: پیشین) - تأکید می‌کند.

ب - تصریح رهبران و پیشوایان معصوم دینی به کمال دین و تمام بودن برنامه‌های آن

روایت از امام باقر علیه السلام بیان می‌کند که جایگاه هر شیء در قرآن کریم بیان شده است: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: ان الله تبارك و تعالی لم يدع شيئاً تحتاج اليه الامة الا أنزله في كتابه و بينه لرسوله صلى الله عليه و آله، و



جعل لكل شيء حداً وجعل عليه دليلاً يدل عليه، وجعل على من تعدى ذلك الحد حداً» (عبدالجواد: ۱۳۷۴، ۱۹) «خداوند تبارک و تعالی از هیچ امری که مورد نیاز مردم باشد، فروگذار نکرد و آن را در کتابش نازل و برای پیامبرش تبیین کرد. خداوند متعال در این کتاب برای هر شیء حد و جایگاهی مقرر فرمود و راهنمایی قرار داد که بر آن دلالت کند و برای تعدی کننده از آن مجازاتی تعیین کرد». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱/۵۹). در این حدیث امام باقر (ع) نیز به وضوح دیده می شود که حد و حدود هر شیء در عالم خلقت که مورد نیاز بشر باشد توسط خداوند متعال در کتاب (قرآن) تبیین شده است. پس احکام و دستورالعمل های قرآنی جامع و فراگیر برای تمام نیازهای بشری در تمام عصور و دوره ها می باشد.

ج- داوری عقلانی بر کمال دین و تمام بودن احکام و مقررات آن

عقل انسان نیز حکم می کند که در گفتمان ثبات و تزلزل احکام فقهی دین، هرگاه بحث خاتمیّت رسالت و نبوّت مطرح است، باید در پی آن ثبات و دوام احکام نیز مطرح باشد. کما اینکه قبلاً گاهی اشاراتی شد که تغییر پذیری به معنای عدم کمال و نقص است. جامعیت و کامل بودن مقررات دینی مقتضی است که پس بایستی برنامه های (احکام) آن از ثبات و دوام و تغییر ناپذیری، برخوردار باشد. در مقاله ای که در آن، دیدگاه امام خمینی (ره) در خصوص جامعیت دین اسلام تبیین شده است آمده است: «اسلام دینی است که به همه زوایای زندگی انسان توجه کرده و در همه زمینه های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی برای انسان برنامه و دستورالعمل زندگی دارد. تعالیم اسلام، تنها در یک دسته احکام عبادی و اخلاقی، آن هم به صورت فردی، میان انسان و خدا، خلاصه نمی شود، بلکه اسلام دارای یک نظام تشریعی کامل است که در همه شئون جامعه دخالت می کند و قوانین آن به گونه ای فراگیر است که شامل قوانین اجتماعی، سیاسی، نظامی و خانوادگی می شود. اسلام دینی است که انسان را از هر گونه تشریع دیگری بی نیاز می کند» (عبدالجواد: ۱۳۷۴، ۱۹). چنانچه ملاحظه می فرمایید اینجا بحث نظام تشریع اسلامی است که از کمال و جامعیت آن دفاع شده است. در بحث تشریع مسلماً محوری ترین



موضوع احکام فقهی است که بایستی بر این مبنا از وجود هرگونه نقص و کمبود فارغ باشد. حتی در خصوص پدیدارهای نو و تازه که تحت عنوان مسائل مستحدثه مطرح می‌شود نیز باید تحت این قانون جمع شود؛ یعنی جامعیت و کامل بودن آن، تا بتواند پاسخگوی نیازهای بشری در تمام ادوار و زمانه‌ها قرار گیرد؛ «سیستم تشریع اسلامی به دلیل آنکه بر کتاب و سنت تکیه می‌کند واجد اصول و قواعد عامی می‌شود که آنها زمینه‌ی استنباط احکام بی‌شماری را فراهم می‌کنند که در همه‌ی زمان‌ها، مورد نیاز جوامع بشری می‌باشد. و این یکی از عواملی است که شریعت اسلامی را از هر سیستم قانونگذاری دیگر بی‌نیاز می‌کند.» (همان: ۱۹) نباید از نظر دور داشت که قاعده‌ی تشریع دامنه‌ی استنباطات مجتهد و فقیه را نیز در بر می‌گیرد. حال باید دید که چگونه می‌توان بین ادعای ثبات و دوام یا تغییر ناپذیری احکام دینی را با تنوع، تعدد و مختلف بودن استنباطات مجتهد و فقیه جمع کرد؟ بدین منظور جایگاه و موقعیت استنباطات مجتهدین را در فرض دوام، تغییر ناپذیری و ثبات احکام فقهی باید توضیح داد.

۲. جایگاه استنباطات مجتهد در صورت ثبات و دوام احکام فقهی

همان طوری که ذکر شد قوانین و مقررات دینی به استناد کمال و جامعیت آن باید دائمی، غیر قابل تغییر و همیشه ثابت باشد. در این مقام نمی‌توان این ادعا را با تنوع و دگرگونی مشهود و روشن فتاوا و استنباطات مجتهدین و فقهاء یک جا جمع کرد. هرچند برخی بین فتوا و احکام تمایز قائل است (صافی: پیشین) لکن با دقت نظر و با ذکر این توضیح کوتاه که فتوا و استنباطات مجتهد نیز [بیان] حکم شریعت است، نه غیر از آن؛ در می‌یابیم که فرق بارز بین آن دو وجود ندارد، مفاد هر دو اطاعت و انقیاد در برابر حجت شرعی است. برخی از عدم لزوم فتوا خبر داده بود در حالی که هرگاه قید لزوم را از فتوا و رأی مجتهد بعنوان حاکم شرع جدا کرد آنگاه به موازات این‌باور باید نسبت به دین و مقررات دینی نیز دیدگاه دیگری داشت. این برای بقاء دین و مقررات دینی خطر آفرین است. زیرا دامنه‌ی وسعت فتاوی مجتهدین و فقهاء به عنوان حاکمان شریعت به اندازه‌ی وسعت کل مقررات دینی است. با تزلزل



یکی دیگری نیز ویران خواهد شد. حال چه راه حل می توان دریافت که تنوع فتاوا و متغیر بودن آن را با ادعای ثبات و دوام احکام فقهی جمع کرد. این مسئله نیازمند تبیین حقیقت احکام فقهی است و اینکه احکام فقهی بر حقائق عالم هستی بار می شود. و دیگر اینکه احکام بر دو نوع تقسیم می شود: احکام واقعی و ظاهری. از طرف سوم نیاز است تا بدانیم که آراء و فتاواى مجتهد بر روی یک سری ادله استوار است که از آن تحت عنوان منابع استنباط یاد می کنند و ادله اغلباً مجتهد را بسوی استنباط احکام ظاهری رهنمون می شود.

۳. احکام فقهی ناظر بر حقائق عالم هستی

یکی از بدیهیات معرفت شناختی دینی این است که دین اسلام بر مبنای حقائق عالم هستی استوار و قائم شده است. چون مدعی نجات و رستگاری نهائی است. طبعاً نجات و رستگاری وقتی میسر می شود که عمل کردها و عکس العمل های افراد بر سبیل حقیقت شناسائی و جریان یافته باشد. و الا عمل کردهای برخلاف حقیقت باعث نجات و حصول رستگاری فرد نمی تواند باشد. از طرف دیگر حقیقت ها ذاتاً هیچ گاه تغییر نمی کند. ثبات و دوام، برترین شاهد حقانیت/حقیقت مندی یک نظریه، اعتقاد و یا رفتار، پذیرفته شده است. چون در صورت تغییر، عنوان حقیقت بودن یا حقانیت خودش را از دست می دهد. یکی از حقائق این عالم این است که فطرت انسان ها اولاً مشترک بین تمام انسان هاست و ثانیاً ابدی و همیشگی است. قاعده ی هستی شناختی دین اسلام حکم می کند که تمام احکام و دستورات العمل های این دین نیز بر طبق اقتضائات فطرت انسان ها جاری و ساری می باشد. مشخص است که فطرت و قوانین حاکم بر آن تغییر پذیر نمی باشد. لذا احکام دینی نیز که قائم بر حقیقت/مقتضای فطرت نوع انسان هاست، تغییر ناپذیرند.

در مذهب امامیه همانطوری که سنت الهی تغییر ناپذیر معرفی شده است «فلن تجد لسنة الله تبديلاً و لن تجد لسنة الله تحويلاً» (فاطر: ۴۳)، و «ولا تجد لسنة الله تحويلاً» (اسراء: ۷۷) احکام و دستورات فقهی دینی نیز از سنت های الهی شمرده می شود که نباید قابل تغییر باشد. در این زمینه استدلال کاشف الغطاء قابل



تأمل است: «کما لاحظت الاستدلال بقوله تعالى: "لا تجد لسنة الله تبديلاً"، في كلام كاشف الغطاء، فان الحكم والتحکيم ايضاً يكون من سنة الله التي لا تبدل» (ستایش، ۱۳۷۴: ۱۵۰). در توضیح نظریه‌ی اول که ذکرش گذشت، نقل قول از علماء اهل سنت شد، برخی از آنان قائل به تغییرپذیر بودن احکام الهی بود و از قاعده‌ی مشهور «لاینکر تغییر الأحکام بتغییر الزمان» نام برده شد که ظاهراً در ماده ۳۹ مجله الاحکام العدلیه نیز وارد شده است. در مورد این پندار با استفاده از این فرصت لازم است دیدگاه مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء را بیش‌تر توضیح دهیم، ایشان می‌فرماید «إنّ من اصول مذهب الامامية عدم تغییر الاحکام الا بتغییر الموضوعات اما بالزمان أو بالمكان أو الاشخاص فلا یتغیر الحكم و دین الله واحد فی حق الجميع، لا تجد لسنة الله تبديلاً، و حلال محمد حلال الی يوم القيامة و حرامه كذلك.» (ستایش، ۱۳۷۴، ۱۵۰) در ادامه ایشان تنوع و تغییرات احکام را مرتبط به تنوع و تغییرات در حالات فرد و در انتها به تغییرات در موضوع، می‌داند «نعم یختلف الحكم فی حق الشخص الواحد باختلاف حالاته من بلوغ و رشد و حضر و سفر و فقر و غنی و ما الی ذلک من الحالات المختلفة و کلها ترجع الی تغیر الموضوع یتغیر الحكم فتدبر، لایشتبه علیک الامر» (ستایش، ۱۳۷۴، ۱۵۰). آقای کاشف الغطاء تغییرات وارد بر احکام را ناشی از تغییرات در موضوعات می‌داند. البته این حرف کاشف الغطاء درست است. لکن در جایی که اصلاً موضوعی سابقه‌ی وجودی نداشته است و کاملاً نو و تازه‌پیداست، طبعاً حکم سابق نیز برای آن نمی‌توان یافت تا بعداً از تغییر آن بحث کرد، حرف ایشان در اینجا محقق نیست. پس مناسب به نظر نگارنده این است که ثبوت حکم، تغییر یا تثبیت آن را دایره مدار نوعیت رابطه‌ی فرد با پدیده‌ها و موضوعات بدانیم.

۴. لزوم تغییر احکام فقهی ناشی از تغییر حقیقت روابط/تعامل انسان‌ها با پدیده‌ها
 علی القاعده انسان‌ها ناگزیر با عالم خارج و پدیده‌های کهنه و تازه‌ی آن پیوسته در تعامل است و لزوماً با آنها نوع رابطه می‌تواند داشته باشد. این تعامل ناچار بسته به شرایط، حقیقتاً متحوّل و متغیّر می‌گردد. اما در هر شرایط به حکم کمال شریعت



و قوانین دینی لزوماً باید دارای حکم فقهی خاص بوده باشد. در این فرض برای موضوعات جدید و مستحدثه نیز به تبع نوعیت رابطه انسان با آن و تبیین کیفیت همان رابطه، می‌توان حکمی فقهی آن را دریافت و صادر نمود. مثل پدیده‌ی تغییر جنسیت که در گذشته، مخصوصاً در دوران پیامبر و ائمه علیهم السلام نبوده و از پدیده‌های نو و جدید معاصر است، بدیهی است که انسان‌های معاصر با آن دارای یک مشی خاص، تعامل و رابطه‌ی خاص است، لهذا فقیه می‌تواند بسته به نوعیت رابطه‌ی که افراد با این پدیده می‌تواند داشته باشد حکم فقهی جواز و یا عدم جواز آن و نیز سایر احکام متعقب به فرض تحقق آن را، صادر نماید. یا مثل حکم فقهی بیع خون، که در گذشته حرام بود ولی الآن رابطه‌ی آدمیان با عنصری حیاتی به نام خون، متحول و متغیر شده است، حقیقت این رابطه‌ی متغیر اقتضا دارد تا متناسب با آن حکم فقهی جعل گردد و آن جواز بیع و فروش خون است. یا مثل حرمت شطرنج در گذشته رابطه‌ی افراد با آن مستلزم حکم فقهی حرمت بود ولی الآن با کشف رابطه‌ی جدید، حقیقت تعامل انسان با آن متغیر شده لهذا ایجاب می‌کند حکم به جواز بازی شطرنج داد.

بنابراین احکام فقهی ناظر بر حقائق عالم هستی است با این وجود یک مسلمان که معتقد به خاتمیت و کمال دین اسلام است - زیرا احکام و اعتقادات آن رونهاد بر حقائق این عالم عظیم و پهناور می‌باشد و آن را احتوا نموده است - نمی‌تواند امکان تغییر در احکام که منتهی به قبول تغییر در حقائق هستی و زندگانی است را باور کند! ولو اینکه ادراک حقائق موجود در این عالم از حیطه‌ی درک و فهم ما خارج است. سند حقانیت دین اسلام و باورهای آن نیز ثبات و دائمی بودن معارف و دستورالعمل‌های آن است. تغییر روا داشتن در احکام دینی خود بدعت شمرده می‌شود و باعث ارتداد بدعت گزار می‌باشد «به موجب» «حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرام محمد حرام الی یوم القيامة» احکام الهی با تغییر زمان و مکان تغییر نمی‌یابد» (تبریزی: ۱۳۷۴، ۱۴۳). انسان مسلمان که اعتقاد بر حقانیت دین اسلام و خاتمیت آن دارد برای خودش اجازه نمی‌دهد تا احکام و دستورات آن را قابل تغییر تعریف کند «باید احکام الهی - که امانت پروردگار در دست ماست - با کمال دقت مراقبت شود و هیچ



فردی حق ندارد چیزی به آن اضافه و یا چیزی از آن بکاهد. اگر نوآوری در فقه به این معنی باشد، بدعت است و همان طور که بیان گردید ملاحظه مصالح و مفسد در زمان‌های متفاوت نمی‌تواند راهی برای نوآوری در فقه باشد. هوش و دقت فقیه در کلیات و اصول صرف کشف ضوابط و قواعد فقهی، و در فروع صرف استظهار از آیات و روایات و استخراج نکات دقیق فقهی از آن‌ها و تلفیق آن‌ها با هم‌دیگر و استنباط احکام از مجموع آن‌ها می‌گردد. اختلافات فقهی نیز منشأ آن جز اختلاف در جهات فوق نیست» (تبریزی، ۱۳۷۴، ۱۴۴).

پس با توجه به این وضعیت چگونه می‌توان تغییر مداوم احکام فقهی را با اصل لزوم ثبات و دوام حقائق عالم هستی، جمع کرد؟ دوراه حل می‌توان یافت: یکی اینکه معتقد شویم احکام فقهی ارتباط با حقائق عالم هستی ندارد. دیگری اینکه بپذیریم شناخت ما از حقائق عالم هستی و نوعیت ارتباط/تعامل ما با آن، متغیر و متنوع است. به نظر می‌رسد راه حل دوم قریب به صواب است، زیرا انکار ارتباط احکام فقهی با حقائق عالم هستی، به معنای انکار حقانیت شریعت اسلام است و چنین چیزی امکان ندارد. اما دریافت و فهم بشر از حقائق عالم هستی می‌تواند تابع شرایط متنوع و مختلف باشد.

۵. وجه جمع اصل ضرورت ثبات حقائق هستی با ضرورت تغییرپذیری احکام فقهی آنچه ضرورت است و قبول آن غیر قابل انکار است ورود تغییرات در سلسله احکام دینی است که گاهی در برخی احوالات مشاهده می‌شود. مخصوصاً در ردیف مستنبطات فقیه و مجتهد، که به یک وجه استنباطات فقیه و فتاوی وی نیز حکم شرعی خوانده می‌شود «ولا یخفی انه حیث یطلق الحکم علی ما استنبطه الفقیه ایضاً» (ستایش، ۱۳۷۴: ۱۵۱) در این صورت تغییرات در آن مسامحتاً تغییرات حکم شرعی خوانده می‌شود. مانند مثال قبلی، حرمت بیع و شراء خون در سابق و جواز آن در زمان حاضر؛ در این مورد به این سؤال مواجه می‌شویم که علی الفرض، آیا حقیقت خون تغییر یافته است که قبلاً حرام بوده و اینک بیع و شراء آن تجویز شده است؟ یا حقیقت‌ها کما اینکه توضیح داده شد تغییر ناپذیر است. پس چرا احکام مرتبط



با بیع و شراء خون تغییر یافته است؟ مگر نه این است که احکام الله تعالی بر روی حقائق عالم استوار می باشد و حقائق عالم دائمی و ثابت است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که اولاً احکام فقهی و دستورات دینی تنظیم کننده ی روابط زندگی بشری و آدمیان با سایر پدیده های جهان هستی است. به معنای دیگر احکام الهی می خواهد رابطه ی من انسان بماهو انسان را با سایر حقائق عالم تنظیم کند. چنانچه شهید صدر در تعریف احکام شرعی می فرماید: «الحکم الشرعی هو التشريع الصادر من الله تعالی لتنظیم حياة الانسان» (ستایش، ۱۳۷۴، ۱۵۷) با این نگاه همان طوری که قبلاً نیز اشاره شد موضوعات خارجی، پدیده ها و درکل متعلقات و موضوعات احکام الهی در مجموع با توجه به نوع ارتباط که با من انسان دارد، دارای حکمی از احکام دینی و فقهی می باشد. آنچه که مهم است ملاحظه و دقت روی این تعبیر «ارتباط» است، ارتباطی که موضوعات احکام، یا به تعبیر مناسب تر پدیده ها، با مکلفین و انسان ها و یا بالعکس، دارد؛ بدیهی است که نوعیت برقراری این رابطه، تابع شرایط، زمان، مکان، اعراف بومی و عنعنات اجتماعی متفاوت و گوناگون خواهد بود.

منظور از حقائق دائمی و همیشه جاوید عالم هستی نیز که جزء سنت های لایتغیر عالم تکوین به شمار می رود، حقیقت این تعامل/ رابطه ی است که انسان با موضوعات و مصادیق احکام الله تعالی می تواند داشته باشد. (دقت شود). در مورد مثال قبلی خون، دگرگونی این رابطه بخوبی تبیین می شود؛ در گذشته رابطه ی انسان ها با خون بیان گر این حقیقت بود که از خون به عنوان یک پدیده یا موضوع دارای وصف محلّل نمی توانست استفاده کند. حقیقت رابطه ی انسان با خون بر وجه قائم بود که مستلزم حکم حرمت شناخته شده بود. اما در زمان حاضر نوعیت قیام این رابطه (رابط بر خورد انسان با پدیده ی به نام خون) کاشف از یک حقیقت دیگری است که محصول اکتشافات جدید است و دانش فعلی بشر توانسته است زوایای پنهان و منافع پوشیده و موجود در آن را رخ نما کند و امروزه از آن به عنوان یک ماده ی حیاتی بهره گیری می شود. لذا حکم خرید و فروش یا استفاده از خون شرعاً مجاز شمرده می شود. این عمل بدین معنا نیست که حرام محمد (ص) حلال یا بالعکس

شده است! بلکه به معنای کشف یک حقیقت تازه است که دائر مدار نوعیت رابطهای تعامل انسان‌های امروزی با پدیده‌ی به نام خون است و اکنون انسان‌ها با خون می‌تواند رابطهای بر مبنای وصول منافع اساسی و مفید برای زندگی خویش برقرار نماید و همین کشف حقیقت نو و تازه سبب شده است تا احکام الهی/شرعی پیرو آن تغییر یابد.

در نوعیت برقراری روابط فرهنگی افراد نیز وضعیت احکام فقهی اینگونه است مثلاً اقتضائات فرهنگی و عرفی حاکم بر یک مکان و جامعه‌ای این است که مثلاً پوشیدن لباس معین و مشخصی در آن جامعه و مکان، مختص برای مردان است و همان لباس در مکان یا جامعه‌ی دیگری که دارای تنوع فرهنگی است مختص زنان است. لذا حقیقت رابطهای فرهنگی افراد در فرض اول اقتضاء دارد که پوشیدن چنان لباسی برای زنان حرام باشد. لکن حقیقت وجود رابطهای فرهنگی در یک مکان دیگر اقتضاء دارد که پوشیدن عین لباس برای مردان حرام باشد. تنوع احکام در این خصوص بر اساس بعضی نوشته‌ها حاکی از تنوع مصداق است «در باب ملابس، پوشیدن لباس زنانه برای مرد و پوشیدن لباس مردانه برای زن حرام است. مصداق لباس مردانه یا زنانه در هر زمان و در هر نقطه‌ای باید به حسب معمول آن زمان و آن نقطه تعیین شود.» (تبریزی، ۱۳۷۴: ۱۴۶). اما واقعیت ناشی از دقت بیش‌تر، حکم می‌کند که تعبیر به مصداق در این مثال نزدیک به صواب نیست زیرا مصداق همان معنوی خارجی است که بعنوان یک قضیه‌ی خارجی تحقق یافته است. لیکن نوع تعامل یا نوعیت برقراری روابط فرهنگی حاکم بر عرف یک جامعه و منطقه است که با پدیده‌های خارجی نظیر لباس مذکور بصورت‌های گوناگون نمود پیدا می‌کند. پس مطلوب‌تر این است که از تنوع روابط سخن گفته شود، نه تعدد مصادیق خارجی. البته این مسئله مستلزم قبول نسبیت‌گرایی در فقه نیست زیرا در معنای نسبیت‌گرایی نگاه بسوی عناوین اولیه احکام فقهی دوخته می‌شود در حالی که دیدگاه تنوع «ارتباطات» انسان با پدیده‌ها حقیقتاً موضوع احکام با عناوین ثانویه/ظاهریه است.



احکام واقعی و ظاهری هر دو بر حقائق هستی شناختی عالم استوار است. با این تفاوت که احکام واقعی احکامی است که متناسب با حقائق عالم هستی نزد خداوند و شارع مقدس ثابت و موجود است. حکم واقعی به همین سبب بین عالم و جاهل مشترک است. ولی احکام ظاهری در صورت رفع حیرت و سرگردانی مکلف از طرف مجتهد بیان می شود؛ حکم ظاهری بیان گر حقیقتی است که در آن مکلف اولاً در حال شک بسر می برد و فهم حکم واقعی از دسترس وی خارج است، ثانیاً در حال برقراری رابطه ی با عالم و پدیده ها است که نوعیت این رابطه، اقتضاء دارد چنین حکمی فقهی که از آن به عنوان حکم ظاهری یاد می شود بر آن مترتب گردد. پس حکم ظاهری نیز بر روی حقیقتی بار شده است که عبارت از جهل مکلف به حکم واقعی بر علاوه ضرورت رفع حیرت وی می باشد؛ ما در این گفتمان از آن تحت عنوان «نوع ارتباط انسان با پدیده ها» نام بردیم تا دامنه شمولیت آن توسعه یابد.

نتیجه گیری:

مباحث این مقاله در سه بخش تبیین شد: بخش اول مفهوم شناسی بود که در آن مفاهیم دخیل در بحث تعریف گردید. در بخش دوم نظریه ی تغییر پذیر بودن احکام فقهی و تاثیرگذار بودن شرایط، زمان و مکان بر آن، بحث گردید. در این بخش عمدتاً نظریات دانشمندان اهل سنت بیان شد و اینکه آنان معتقد بودند که احکام شرعی قابل تغییر و تبدیل می باشد. در همان بخش به نقل از آیت الله صافی گلپایگانی و برخی دیگر از دانشمندان اهل تشیع نظریاتی بیان شد که بر مبنای آن تغییر پذیری در احکام شرعی را با جدیت تمام مردود می دانست و قبول آن را مساوی با بدعت گذاری در دین تلقی می نمود، در عین حال ایجاد تغییرات در بعضی احکام و بوجود آمدن موضوعات جدید را از باب تغییر در موضوعات و مصادیق با این ادعا قابل جمع می دانستند. در بخش سوم نظریه ی عدم جواز تغییر احکام فقهی بیان گردید و از آن به استناد به آیات و روایات و دلائل عقلی و نقلی دفاع شد. در اخیر با تکیه بر نظریات دانشمندان و فقهاء عمدتاً دریافتیم که احکام فقهی به تبع اعتقادات و باورهای دینی بر حقائق



هستی استوار است کما اینکه عقاید اسلامی کاشف از حقیقت هستی‌شناختی اسلام است، احکام و مقررات فقهی آن نیز مرتبط با حقائق عالم هستی جعل و اعتبار شده است.

پس از تبیین حقائق هستی و نوعیت روابط انسان‌ها با آن دریافتیم که آنچه متغیر است و تغییر آن باعث می‌شود تا احکام فقهی نیز تغییر کند، عبارت از تغییر نوعیت برقراری رابطه و تعامل انسان‌ها با پدیده‌ها، احوال، شرایط، رخدادها و موضوعات می‌باشد. البته چنین تغییری محصول دست‌آوردهای جدید، پیشرفت دانش، ترقی تکنولوژی، دگرگونی صنعت و فهم‌های تازه‌ی بشر از حقائق هستی خواهد بود. مشخص است که دانش فعلی بشر توانسته است تا حدودی زوایای پنهان و مخفی حقائق هستی را کشف کند، کشف این حقائق تازه بخودی خود سبب می‌شود تا در حقیقت روابط انسان‌ها با آن، نیز تحولات و تغییرات پدید آید. تغییر در حقیقت روابط مذکور از یک طرف و ضرورت تدبیر لازم در جهت تأمین شرایط سلامت عرصه‌ی زندگی توسط برنامه‌های دینی از طرف دیگر، ایجاب می‌کند تا متناسب با آن احکام فقهی نیز متحول گردد. با این توضیح می‌توان بین دیدگاه فریقین در خصوص تغییرپذیر بودن و نبودن احکام شرعی وجه جمع پیدا کرد. در زمینه‌ی تغییر روابط انسان‌ها با موضوعات و لزوم تغییر احکام در پیوند به آن، یک مثال از تغییرات حکمی خون ذکر شد؛ تذکر رفت که رابطه‌ی آدمیان در گذشته با خون براین حقیقت استوار بود که از آن در راستای منافع محلله نمی‌توانستند استفاده کند ولی اکنون حقیقت دیگری کشف شده است و رابطه‌ی دیگری با آن قائم شده و آن اینکه بشر می‌تواند تعامل/رابطه‌ی با این پدیده‌ی مهم و حیاتی برقرار کند که در اثر آن به وجه مستوفات از منافع حیاتی و تأثیرگذار آن بهره‌برد. لذا حکم آن نیز به تبع تغییر در حقائق هستی‌شناختی مرتبط با آن، تغییر یافته است.

منابع:

قرآن کریم

۱. ابراهیم، عبدالجواد ۱۳۷۴: تبیین فقهی ثابت و متغیر در شریعت اسلام، نشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ایران.
۲. ابن منظور، محمد ابن مکرم (۱۴۱۴) لسان العرب، ج ۱۳، ط ۳، انتشارات: دارصادر، بیروت، لبنان.
۳. تبریزی، تجلیل (۱۳۷۴) میزان تاثیر زمان و مکان در اجتهاد، انتشارات: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ایران.
۴. الاصفهانی، أحمد بن محمد بن الحسن المرزوقي (۱۴۱۷) الأزمنة والأمكنة، انتشارات: دارالکتب العلمیه، ج ۱، بیروت، لبنان.
۵. امامی، عبدالسلام، ناصری مقدم: ۱۳۹۳، مجله علمی: مطالعات اسلام: فقه و اصول، تغییر فتوا و زمینه های آن در فقه اهل سنت، ش ۹۶، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران.
۶. انصاری، مرتضی، بی تا: الاجتهاد والتقلید، انشارات: مفید، قم.
۷. بانکی پورفرد، امیرحسین، سعیدغفرالهی (۱۳۹۸) مجله، پژوهشهای زبان شناختی قرآن، دوره ۸، شماره پیاپی ۱۶، نشر دانشگاه اصفهان، ایران.
۸. معروف آدم باوا، د، (۲۰۱۱)، تغییر الفتاوی والاحکام بتغیر الزمان والمكان و تطبیقاتها المعاصره، شماره ۲۹، مجله علمی دانشکده شریعت و دروس اسلامی، دانشگاه قطر، قطر.
۹. رازی (۱۹۹۹) مختار الصحاح، ج ۱، ۶۳، نشر: مکتبه العصریه، بیروت، لبنان.
۱۰. رحمن ستایش، محمدکاظم، (۱۳۷۴) دور التعرف علی الموضوع فی عملیه الاستنباط، انتشارات: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ایران.
۱۱. زبیدی، مرتضی ۱۹۹۴م: تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، نشر: دارالفکر، بیروت، لبنان.





۱۲. سعدی، ابوحیب (۱۴۰۸) قاموس فقهی، نشر: دارالفکر، دمشق، سوریه.
۱۳. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۳۸۷) دائره المعارف فقه اسلامی، ج ۵، ۶۴۴، انتشارات: محمد، ایران.
۱۴. الصافی الکلیپایگانی، لطف الله (۱۴۱۲) الأحكام الشرعية ثابتة لا تتغير، الناشر: دار القرآن الکریم، ط ۱، امیر، ایران.
۱۵. عاملی، زین الدین، بی تا: مصحح سید عبدالهادی حکیم، القواعد و الفوائد، نشر: مفید، چ ۱، قم، ایران.
۱۶. فیاض، محمد اسحق (۱۴۲۶) مسائل مستحدثه، نشر: موسسه محمد رفیع، ط ۱، ج ۱، کویت.
۱۷. لاجوردی، سید عباس (۱۳۷۴) زمان و مکان و تحول موضوعات احکام، انتشارات: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ایران.
۱۸. مطهری، مرتضی، بی تا: کلیات علوم اسلامی ۳، بخش اصول فقه، نشر: صدرا، ایران.
۱۹. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸۹)، صحیفه ی امام، نشر: موسسه تنظیم و نشر آثار، ج ۵، ایران.
۲۰. موسوی خمینی، روح الله (۱۴۲۶)، الاجتهاد و التقليد، نشر: موسسه تنظیم و نشر آثار، چ ۲، ایران.

21. <https://rasekhoon.net/article/show/1023365>

22. <http://www.imam-khomeini.ir/fa/>

23. <https://www.zoomit.ir/health-medical/299421-artificial-intelligence-transforming-gene-editing/>